

دیجوری در نزدیکی دریاچه منزله (تنیس) در شمال شرقی ناحیه صان الحجر، به مرکزیت فاقوس در استان شرقیه، تطبیق می دهند و برخی نیز ویرانه های واقع در ناحیه کفر ترعه جدید به مرکزیت شربین در استان الغربیه را بقایای دبیق می دانند (رمزی، همانجا؛ نیز ← د. اسلام، چاپ دوم، ذیل ماده).

شهرت اصلی دبیق در دوره اسلامی به منسوجات مرغوب و ارزشمند آن بوده است. منسوجات دبیق به ویژه در زمان حکومت خلیفه فاطمی العزیز بالله (حک: ۳۶۵-۳۸۶) رونق فراوان داشته است (← ناصر خسرو، ص ۵۹؛ مقریزی، ج ۴، قسم ۱، ص ۸۲). بدرالدین عینی (ص ۱۶۴) هنگام ذکر میراث نهمین خلیفه فاطمی مستعلی بالله (حک: ۴۸۷-۴۹۵) از پانصد صندوق جامه دبیقی و دمیاطی وی یاد کرده است. ابن مأمون نیز در ۵۱۷، لباس حریر دبیقی را از خلعت های خلیفه به شمار آورده است (← ص ۷۲).

در دبیق انواع پارچه های ابریشمی زریفت، حریر، کتان سفید و الوان بافته می شد (← مقریزی، همانجا؛ نیز ← سارجنت، ص ۱۴۳). ارزش یک پیراهن دبیقی هزار دینار (ادریسی، همانجا)، و به گفته مقریزی (همانجا) قیمت یک عمامه زریفت دبیقی به طول صد ذراع (هر ذراع ۴۸ سانتیمتر) به پانصد دینار می رسید.

صنایع نساجی دبیق از نیمه اول قرن هفتم دچار رکود گردید و مراکز نساجی آن و اکثر شهرهای اطراف آن تعطیل شد. علت این رکود احتمالاً ورود روزافزون منسوجات اروپایی بوده است (د. اسلام، چاپ دوم، ذیل «کتان»). احتمالاً این رکود اقتصادی موجب کاهش جمعیت شده و رفته رفته شهر به صورت ویرانه درآمد.

گاستون ویه آ، خاورشناس فرانسوی، از سه قطعه پارچه (یک قطعه عباسی و دو قطعه فاطمی) نام برده است که در نقوش آنها نام دبیق به چشم می خورد (← د. اسلام، ذیل ماده). به سبب کیفیت و شهرت دبیق در منسوجات، نوعی از منسوجات که در مصر، بغداد و کازرون تولید می شد، دبیقی نام گرفته بود (← بیهقی، ص ۵۲؛ نیز ← لسترنج، ص ۲۶۶، ۲۹۴).

منابع: ابن جیمان، کتاب التحفة السنیه بأسماء البلاد المصریه، بولات ۱۳۱۶ / ۱۸۹۸، چاپ افت [قاهره] ۱۹۷۴؛ ابن حوقل؛ ابن خرداذبه؛ ابن دقماق، کتاب الانتصار لولاسطة عقدا لامصار، بولات ۱۳۱۰ / ۱۸۹۳، چاپ افت بیروت [بی تا]؛ ابن مأمون، نصوص من اخبار مصر، چاپ ایمن فؤاد سید، قاهره ۱۹۸۳؛ ابن ممانی، کتاب قوانین الدواوین، چاپ عزیز سوربال عطیه، قاهره ۱۹۹۱ / ۱۴۱۱؛ اسماعیل بن علی ابوالقدا، کتاب تقویم البلدان، چاپ رنوو سلان، پاریس ۱۸۴۰؛ محمد بن محمد ادریسی،

استابول ۱۳۰۶-۱۳۱۶ / ۱۸۸۹-۱۸۹۸؛ صفدی؛ عبدالحمید حسن، فهرس مخطوطات دارالکتب الظاهریه: الفلسفة والمنطق و آداب البحث، دمشق ۱۳۹۰ / ۱۹۷۰؛ حسن بن یوسف علامه حلّی، ایضاح المقاصد من حکمة عین القواعد، یا، شرح حکمة العین، چاپ علیقی منزوی، تهران ۱۳۳۷ ش؛ عادل فاخوری، منطق العرب من وجهة نظر المنطق الحدیث، [بیروت ۱۹۸۰]؛ عباس قمی، هدیه الاحباب فی ذکر المعروف بالکنی و الالقاب و الانساب، تهران ۱۳۶۳ ش؛ عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، دمشق ۱۹۵۷-۱۹۶۱، چاپ افت بیروت [بی تا]؛ مجلسی؛ محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، تهران ۱۳۷۴ ش؛ محمدتقی مدرس رضوی، احوال و آثار... ابوجعفر محمد بن محمد بن الحسن الطوسی، تهران ۱۳۵۴ ش؛ حسن ملکشاهی، ترجمه و تفسیر تهذیب المنطق تفتازانی، تهران ۱۳۶۳ ش.

/ زهرا شفاعی /

دبیس بن صدقه ← مزیدیان

دبیس بن علی ← مزیدیان

دبیب، شهری کوچک در شمال شرقی مصر که امروز ویرانه هایی از آن برجای مانده است. نام دبیق (← ابن خرداذبه، ص ۸۳؛ یاقوت حموی، ذیل ماده؛ ابن دقماق، قسم ۲، ص ۸۹؛ ابن جیمان، ص ۷۶) در آثار مؤلفان به اشکال گوناگون به کار رفته است، از جمله دببقوا (← ابن حوقل، ص ۱۵۶)، دببقو (مقدسی، ص ۵۴، ۱۹۳؛ بکری، ج ۲، ص ۷۶۱؛ ادریسی، ج ۱، ص ۳۳۸؛ نیز ← سارجنت، ص ۱۳۶)، دبقا (یاقوت حموی، ذیل «دبقا»؛ سیوطی، ج ۱، ص ۳۱۳) و دبیق (ابن ممانی، ص ۱۳۶). ادریسی (همانجا) دبیق را از جزیره های دریاچه تنیس و یاقوت حموی (ذیل ماده) آن را نزدیک تنیس دانسته است و نویسندگان دوره های بعد مانند ابن دقماق (همانجا)، دبیق را به مساحت ۳۲۳ فدان (هر فدان ۶۳۶۸ مترمربع) و ابن جیمان (همانجا) آن را جزو منطقه الغربیه، یعنی سرزمین های واقع در غرب شاخه شرقی نیل (← رمزی، قسم ۲، ص ۸) نوشته اند. به نظر می رسد علت ناکامی نویسندگان و جغرافی دانان در تعیین مکان صحیح دبیق این باشد که در برخی ایام شهر دستخوش ویرانه هایی شده است؛ به ویژه آنکه به لحاظ موقعیت جغرافیایی در معرض سرریز شدن آب رود نیل و دریای مدیترانه بوده است (← یاقوت حموی، همانجا؛ ابوالقدا، ص ۱۱۹؛ نیز ← رمزی، قسم ۱، ص ۲۴۳-۲۴۴). اختلاف بر سر تعیین محل دبیق امروزه نیز باقی است، چنانکه برخی ویرانه های آن را با تل دببقو یا

"MERCİDABİK SAVASI"

~~TANIRBAŞLIK~~

MERCİDABİK SAVASI

(1956-3.HİT.T.)

Tarihü Suriye-II, 298 v.d.

"MERCİDABİK"

TCM

P.K.Hittin History... S. 703-704

Holt, Lambton, Lewis, "The Cambridge...", C.I.A.S.
318-319

MERCİDABİK

84-960385

• Isâ, Salâh.
(Rijâl Marj Dâbiq)

رجال مرج دابق : (قصة الفتح العثماني لمصر
والشام) / صلاح عيسى . - الطبعة 1 .
[Cairo] : دار الفتى العربى ، 1983 .
135 p. : ill. (some col.), maps,
ports. ; 28 cm. - (مكتبة التاريخ)
£E5.00

On the Ottoman conquest of Egypt in
1516 in dramatized form.

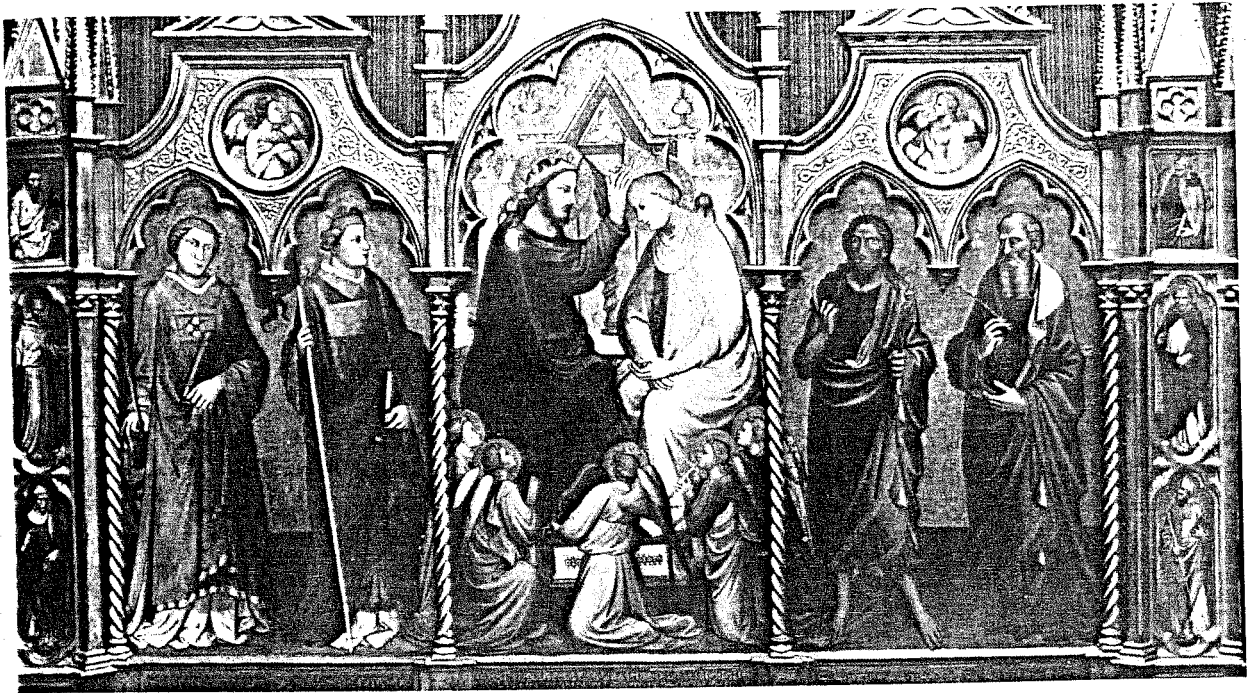
Egy-Islam.

Kan, Muzaffer

"Javuz Sultan Selim I.'in Mercidabik ve
Ridaniye Meydan Muharebeleri (1516-1517),"
Askerî Tarih Bitteni, Ankara.

1978/3 sayı 6 sf. 1-26

MARJ DĀBIQ



Coronation of the Virgin with Angels and Sts. Lawrence, Stephen, John the Baptist, and John the Evangelist. Altarpiece by Mariotto di Nardo, 1408. MINNEAPOLIS INSTITUTE OF ARTS, 65.37 (center panel), J. PAUL GETTY MUSEUM, MALIBU (wings)

ronation of the Virgin (Minneapolis Institute of Arts), an *Annunciation* (Pistoia, Museo Civico), and a fresco cycle depicting episodes from the life of Christ (Florence, Farmacia, S. Maria Novella). An eclectic figure, Mariotto echoes some of the stylistic impulses which took Florentine painting out of the hieratic traditions of the late trecento to the growing concern with volume and naturalism at the dawn of the Renaissance.

BIBLIOGRAPHY

M. Eisenberg, "The Coronation of the Virgin by Mariotto di Nardo" in *Minneapolis Institute of Arts Bulletin*, 55 (1966); Richard Fremantle, *Florentine Gothic Painters* (1975).

ADELHEID M. GEALT

[See also Florence; Fresco Painting; Gaddi, Agnolo; Jacopo di Cione; Lorenzo Monaco; Niccolò di Pietro Gerini.]

MARISCO, ADAM DE. See Marsh, Adam.

MARIUS VICTORINUS. See Victorinus.

MARJ DĀBIQ, a great plain near Dābiq (the Dabekon of Theophanes) on the Nahr al-Quwayq in northern Syria, about thirty-eight kilometers (twenty-four miles) north of Aleppo. There were numerous such meadows along the fringes of the arid Syrian steppe lands, and several of them were important meeting grounds for the Syrian tribes or the scenes of battles for control of the area. Marj Dābiq served as such a meeting ground in Umayyad times, and its location gave it additional importance as a headquarters for organizing expeditions against the Byzantines to the north. The caliph Sulaymān ibn ʿAbd al-Malik used it as a staging area for his raid into Asia Minor in 717, and he died there the following winter. Some sources mention that Umayyad chieftains and others took refuge there when Syrian cities were stricken by the plague.

Marj Dābiq figured in a number of later events. The Abbasid caliph Hārūn al-Rashīd made his headquarters there for a time in 807. In 1064–1065 the Mirdāsīd emir Rashīd al-Dawla Maḥmūd ibn Naṣr defeated his uncle ʿAṭīya in a battle at Marj Dābiq, then went on to occupy Aleppo. During the crusades the plain was often a staging area for operations against the Franks; it also continued to serve, on occasion, as an encampment and battleground.

دور خاير بك المملوكى في موقعة مرج دابق

١٥١٦ هـ / ١٠١٦ م

« رؤية تاريخية »

دكتور عادل عبد الحافظ حمزة

مدرس تاريخ العصور الوسطى

تميزت دولة سلاطين المماليك التي قوامت في مصر والشام في منتصف القرن الثالث عشر بعظم المكانة التي تمتع بها الأمراء تشعبا مع الطابع العام لتلك الدولة والسياسة التي اتخذتها مجازا لبقائها، والتي تقوم على أساس المساواة بين كبار الأمراء واحاطتهم بالرعاية والاحترام . وفي ظل هذا النظام كان السلطان نفسه يبرز من بين صفوف كبار الأمراء ، مما جعله يعتبرهم أندادا وزملاء ويعتبرونه كبيرهم الذي استطلاع بمواهبه وقوته أن يقفز بين صفوفهم ليتولى منصب السلطنة .

ولكن المتتبع لتاريخ دولة سلاطين المماليك يلمس ما أصاب تلك الدولة في خريف عمرها من خلل ، فتخلت الأمراء والمماليك جميعا عن روح الشجاعة والوفاء والطاعة التي تطلت بها أسلافهم ، وغلبت عليهم روح التمرد والمضيان . وفي الدور الأخير من تاريخ دولة سلاطين المماليك تطلع كثير من كبار الأمراء الى الفوز بمنصب السلطنة ،

D-83

23 JEMMUZ 1992

483; M. al-Dabbāgh, *Bilādunā Filastīn*, i, Beirut 1965, 50-2 ff.; Y. Porath, *From riots to rebellion, the Palestinian-Arab national movement 1929-1939*, Tel Aviv 1978, 105-27; K. Stein, *The land question in Palestine 1917-1939...*, Chapel Hill and London 1984, 52-60, ff. (A. COHEN)

MARDJ DĀBIḲ, a plain near DābiḲ [*q.v.*] on the Nahr al-Ḳuwayḳ in northern Syria. The town of DābiḲ, was known to the Assyrians as *Dabigu* (Sachau, *ZA*, xii, 47) and is called Δάβιξον by Theophanes (*Chron.*, ed. de Boor, 143, 451 ff.).

For convenience in his campaigns against the Byzantines, Sulaymān b. ʿAbd al-Malik moved the headquarters of the Syrian troops from Djabīya [*q.v.*] to DābiḲ. In 717 with an army under ʿUbayda he set out from Mardj DābiḲ for Asia Minor and on his return died there in Ṣafar 99/September-October 717 (al-Masʿūdī, *Murūdj*, v, 397 = §2151; *Chronica minora*, ed. Guidi, in *GSCO*, *Scr. Syr.*, ser. iii., vol. iv., text, 234, tr. 177). Hārūn al-Rashīd also encamped in 191/807 on this plain (Syr. *Margā Dābek*) and composed the differences between the Syrian bishops (Michael Syrus, *Chron.*, ed. Chabot, iii, 19; Barhebraeus, *Chron. eccles.*, ed. Abbaloos-Lamy, i, 339). The Mirdāsīd Maḥmūd in Raḍjab 457/ June 1065 defeated his uncle ʿAṭīyya on the field of DābiḲ and then took Ḥalab (Ibn al-ʿAdīm, *Zubda*, ed. Dahan, i, 296).

When in 491/1098 the Franks conquered Anṭākiya, Kerbōghā of Mawṣil assembled a large army on Mardj DābiḲ, with which he laid siege to Anṭākiya. (Ibn al-Aṭhīr, x, 188; Abu ʿl-Fidāʿ, Ibn al-ʿAdīm, etc., in *Rec. hist. or. crois.*, i, 3, 194; iii, 580). In the spring of 513/1119, ʿIl-Ghāzī on his campaign against the Franks crossed the Euphrates at Baddāyā (now Beddāi on Sachau's map) and Sandja and advanced via Tell Bāshīr [*q.v.*], Tell Khālid, Mardj DābiḲ and Muslimiyya against Ḳinnasrīn (Ibn al-ʿAdīm, ii, 187 *Rec. hist. or. crois.*, iii, 616). In Raḍjab 518/September 1124, Dubays b. Ṣadaḳa was defeated by Ḥusām al-Dīn Timūrīsh on the field of DābiḲ (*Rec. hist. or. crois.*, v, 645). On his campaign against Leo II of Little Armenia, al-Malik al-Zāhir encamped in 602/1305-6 on Mardj DābiḲ (*Rec. hist. or. crois.*, v, 155). On Sayf al-Dīn Tungur's campaign against the Tatars to Malatya [*q.v.*], in which Abu ʿl-Fidāʿ of Ḥamā took part, a halt was made on the way back on the plain of DābiḲ from 3 Ṣafar to 2 Rabīʿ II 715/9 May-6 July 1315) (Abu ʿl-Fidāʿ, in *Rec. hist. or. crois.*, i, 3).

On 25 Raḍjab 922/24 August 1516 was fought at Mardj DābiḲ the battle which gave Selīm I a decisive victory by which Syria passed for the next four centuries under Ottoman rule (H. Jansky, *Mitteil. z. osman. Geschichte*, ii [1923-6], 214-25) [see also DĀBIḲ and KĀNSAWḤ AL-GHAWRĪ].

Bibliography: The geographical texts are gathered together in Le Strange, *Palestine under the Moslems*, 503; cf. R. Dussaud, *La topographie de la Syrie antique et médiévale*, Paris 1927, 474, to which should be added ʿIzz al-Dīn Ibn Shaddād, *Aʿlāk*, ed. S. Dahan, tr. A. M. Edde-Terrasse, index. The main historical references are: Masʿūdī, *Murūdj*, index; Yahyā al-Anṭākī, ed. Kratchkovsky and Vasiliev, in *Patr. or.*, 442; Ibn al-Aṭhīr, ix, 160, x, 188; Ibn al-ʿAdīm, *Zubda*, ed. S. Dahan, index.

(E. HONIGMANN)

MARDJ RĀHIṬ, the name of a plain near Damascus famous in Islamic history on account of the battles which took place there.

According to Ibn Ḥawḳal, "a *mardj* is a wide expanse of land with numerous estates where large

and small cattle and beasts are raised". For M. Canard (*Hʿamdānides*, 204), a *mardj* is "the place where agriculture and gardens cease to be found". Beyond the *mardj* lies the *ḥamād*, the sterile terrain.

Mardj is a term which, in reference to Damascus, denotes a semicircular zone situated between the Ghūṭa [*q.v.*] and the marches of ʿUṭayba and Hidjdjāna, and the desert steppe which extends eastwards. In the north, the *mardj* is bounded by the foothills of the first chain of the Ḳalamūn, in the west by the slopes of Mt. Hermon, and in the south by the lava bed of the Ladjāʿ [*q.v.*] and the Ṣafā. At the present time, this plain forms parts of the *muḥāfaẓa* of Damascus. Certain part of the *mardj* have special names; amongst these, certain ones have played a great rôle in the history of Syria, sc. the Mardj ʿAdhrāʿ or Mardj Rāhiṭ in the north-east, and the Mardj al-Ṣuffar [*q.v.*] in the south.

The climate of the *mardj* is identical with that of Damascus; at an elevation of 700 m. above sea level on average, it receives each year between 300 to 400 mm of rain. In February, after the winter rains, the region is swollen with water, and it is more difficult to get around, since the roads and tracks are impassable. In the spring, the springs situated at the foot of the first lines of the Ḳalamūn allow the agglomeration of ʿAdhrāʿ to be irrigated and give enough water to Mardj Rāhiṭ for the grass and flowers to grow in April. Towards mid-May, the Bedouin come to camp and to pasture their flocks on the eastern border of the *mardj*. In August, the grass has disappeared, and the region is dusty until the first rains of autumn.

According to certain authors, like Muḥammad Kurd ʿAlī, Mardj Rāhiṭ is identical with Mardj ʿAdhrāʿ, but for others, Mardj Rāhiṭ is situated near ʿAdhrāʿ, which Yākūt mentions as one of the villages in the vicinity of Damascus. This settlement, which sometimes give its name to the neighbouring *mardj*, is situated between the modern village of Shafūniyya and the Khān al-Ḳuṣayr at the foot of the Hill of the Eagle (Ṭhaniyyat al-ʿUḳāb) on the road from Damascus to Ḥimṣ. When going northwards, one passes by the Ḳubbat al-ʿAṣāfir, the Khān ʿAyyāsh—identified with the Khān of Ladjīn [*q.v.*] built in 690/1291—and the Khān of al-Ḳuṣayr. It is to the south-east of this district that Musil fixes the Mardj Rāhiṭ.

In Muḥarram 13/March-April 634, the general Khālid b. al-Walīd [*q.v.*] left ʿIrāk in order to take part, with two other Arab contingents, in the conquest of Syria. After their defeat at al-ʿAdjnādayn [*q.v.*], the Byzantines fell back on Damascus, where they shut themselves up in Muḥarram 14/March 635. Khālid b. al-Walīd, having arrived himself at the beginning of spring in the region of Damascus, drove out the Ghassānids who were there and installed himself at Mardj Rāhiṭ, to the north-east of the city, which fact has led some people to think that he had come via Tadmur. Some others think that he took the southern road via Dūmat al-Djandal [*q.v.*]. Whilst Khālid encamped to the north-east, the general Abū ʿUbayda b. al-Djarrāh [*q.v.*] deployed his troops to the south-west in order to besiege Damascus, which had to surrender in Raḍjab 14/September 638.

In 64/684 Mardj Rāhiṭ was the scene of a great battle involving an internal struggle of the Arabs. On the death of Muʿāwiya II b. al-Yazīd [*q.v.*], a complex crisis ensued over the succession to the caliphate. The community became divided into two, with the Ḳaysīs, partisans of ʿAbd Allāh b. al-Zubayr [*q.v.*] on one side, and the Kalbīs, supporters of Marwān b. al-Ḥakam [*q.v.*] on the other. Whilst an assembly

هذا وقد وصف أحد علماء مصر في القرن العاشر الهجري - السادس عشر للميلاد - نساء مصر بأنهن أرق نساء الدنيا طبعاً وأحلاهن صورة ، وهناك في مراجع التاريخ ما يشير الى عناية المرأة المصرية في تلك العصور بزيتها وجمال صورتها وحسن ملبسها ، مما استرعى نظر كثير من الرحالة الذين زاروا مصر في تلك العصور .

س. ع

مرج دابق (موقعة)

إحدى المواقع الفاصلة في التاريخ ، حدثت بين المماليك تحت قيادة الغورى ، وبين العثمانيين تحت قيادة سليم الأول في ٢٤ أغسطس سنة ١٥١٦ م (٢٥ رجب سنة ٩٢٢ هـ) عند دابق إحدى قرى بلدة أعزاز بشمالى حلب ، وانتصر فيها العثمانيون إنتصاراً حاسماً ، وقتل الغورى وأذنت دولة المماليك بالغروب من صفحة التاريخ .

وكان سليم قد نجح في أن يزلزل الدولة الصفوية بفارس والعراق قبل أن يتحول للاصطدام بالمماليك في محاولة للإنفراد بزعامة العالم الاسلامى في أوائل القرن السادس عشر الميلادى .

وبعد تراكبات من عوامل الصدام بين العثمانيين والمماليك سببها التنافس حول زعامة العالم الاسلامى ، بدأ سليم إستعدادات ضخمة برا وبحرا لتحقيق هدفه وقرن ذلك بإستئالة بعض نواب المماليك بالشام لاسيما خاير بك نائب حلب وجان بردى الغزالي نائب حماة اللذين قاما بدور شائن في هذه الموقعة .

حرص خاير بك على تضليل الغورى وإيهامه بأن استعدادات العثمانيين ليست موجهة ضد مصر ، وإنما هى لحرب الصفويين في الوقت الذى نشط فيه سليم نفسه بتضليل الغورى بسفارات الود الكاذبة والرسائل المعسولة لتفتر همته وينصرف عن الاستعداد للحرب .

ومع هذا لم يثن الغورى عن التجهيز للمعركة بل خرج على رأس قواته الى حلب يرقب الأوضاع في

ما تقرأ في المراجع أن زوجة أحد السلاطين أو جاريته تسببت في الغاء مكيس من المكوس .

ولم يقتصر نصيب المرأة في الحياة العامة على التدخل في بعض شئون الدولة ، وإنما شاركت أيضا مشاركة فعالة في الحياتين العلمية والدينية ويسجل التاريخ أسماء كثيرات ممن اشتغلن في عصر سلاطين المماليك بالنحو وحفظن فيه الشيء الكثير ، كما نظمن الشعر ، أما من اشتغلن بالفقه والحديث فعددهن لا يحصى . ودأبت كثيرات منهن على التنقل بين الشام ومصر ، شأن فقهاء ذلك العصر - للسمع من كبار المحدثين والعلماء . وكثير من كبار فقهاء مصر سمعوا من بعض المسندات الشهيرات اللاتي أجزن لهم . ولم يأنف هؤلاء الفقهاء - مع عظم مكانتهم - من الاعتراف بذلك ، بل على العكس افتخروا بأنهم سمعوا عن فلانة وفلانة من المحدثات ، وأن بعضهم أجزل لمن . مثل ذلك ما يقوله الفقيه الكبير ابن حجر من أنه حصل على اجازتين ، الأولى من شمس بنت ناصر الدين محمد ، والثانية من خديجة بنت الصياد الصالحية والسخاوى يصف كيف تراحم طلبة العلم في عصره على احدى المحدثات ، ويفخر بأنه ممن حملوا عنها كما أخذ عن غيرها . هذا الى أن النساء بوجه عام أقبلن على مجالس العلم والدين ، فحرصت كثيرات منهن على الذهاب الى المجالس حيث يجلسن في مكان منفرد عن الرجال لسماع الدروس الدينية ، بل أن بعضهن سلكن طريق التصوف فلبسن الخرق كما يلبسها المتصوفة من الرجال وأطلق عليهن الشيخات .

أما عن نشاط النساء في شوارع المدينة وأسواقها ومنتزهاتها فكان عظيما في مصر طوال العصور الوسطى . وقد لاحظ الرحالة الأجانب الذين زاروا مصر في تلك العصور أن النساء يتمتعن بقسط وافر من الحرية ، فيخرجن من الأسواق لشراء اللوازم ، ويذهبن الى الحمامات العامة حيث يأنسن ببعض ، أو يقصدن الى القرافات والبرك وشاطيء النيل وغيرها من أماكن اللهو والفرجة . أما في الريف فكانت المرأة تقوم بدورها الشاق التقليدى الذى مازالت تقوم به حتى اليوم ، فتجلب مياه الشرب من النهر ، وتعد الطعام وتغسل الملابس ، وترعى زوجها وأطفالها ، وتخبز الخبز ، وربما ساعدت زوجها في الحقل .